

نیلوفر در چهارراه

صبورالله سیاه سنگ
hajarulaswad@yahoo.com

راست بودن با خویشتن

از رسیدن کتاب "آنسوی وحشت" نوشته حمید نیلوفر در بازار و رسانه ها ماهها میگذرند. شمار خوانندگانش نیز کم نیست. چرا پس از سه چهار نویسنده سرشناس افغانستان، دیگری پیدا نشد اندیشه هایش در پیرامون "آنسوی وحشت" را بازگوید؟

این چرا میتواند زیراهای گوناگون داشته باشد: وقت ندارم (گرچه میتوانم در تلفون دو ساعت در پیرامونش بحث کنم!)، از درگیر شدن با پدیده همجنسگرایی میترسم (هرچند همواره گفته ام: حتا از مرگ نمیترسم!)، همه آدمها _ گذشته از گرایشات جنسی و نژادی _ برایم دارای حقوق یکسان اند (با اینهمه، بهتر است خاموشی پیشه کنم و دیگری به این ماجرا بپردازد)، روانم هنوز آمادگی پذیرش همجنسگراها را ندارد (اگر این را بنویسم، برچسپ کهنه اندیشی و واپسمانی خواهم خورد) و چندین سخن برتر و ته تر از اینها....

البته، با نام مستعار پرداختن _ولو کارشناسانه_ به "آنسوی وحشت"، به ویژه لعن و طعن و آفرین و نفرین فرستادن به حمید نیلوفر که همه بگو مگوهایش را آشکارا و به نام راستین نوشته است، دستکم در همین زمینه، پشیزی نمی ارزد.

ناراست بودن با خویش...

"آنسوی وحشت" مانند بسیاری از نوشته های دیگر خوبیها و خرابیهایی دارد. به شماره هایش را مریم محبوب، منیژه باختری و زلمی باباکوهی یکایک برشمرده اند. برای خواندن آنها میتوان رو آورد به بایگانی سایتهای کابل ناتھ، آسمایی، هارمونی، شهرنوش، ما نیز شماییم، سایه و دو هفته نامه زرنگار. نیازی به واگویی چندباره آنها نیست.

با آنکه کاستیهای کتاب کم نیستند، در برابر نارسایی دیدگاه، میتوان از جنجالهای تکنیکی، نگارشی، گرامری و ساختاری آن یکسره چشم پوشید.

حمید نیلوفر از آغاز تا پایان یا در نمایاندن "خویشتن" خویش سرگردان و سردرگم است یا میخواهد "طرف" را سردرگم و سرگردان سازد. خواننده در پایان نمیتواند از خود نپرسد: آیا حمید ایزک مردنماست؟ اگر آری، چرا میگوید در آغاز گرایشات دخترانه داشت و اینک تمایلات جنسی زنانه دارد؟ و اگر زن _نماست، چرا گرایش پسرانه نداشت و اینک هوای مردورزانه یا دستکم مردورزانه ندارد؟ و اگر در نقش "confused gender" (جنس مغشوش) نشسته است، چرا تنها به یک جنس میگراید؟

آیا خواستههای جنسی/شهوایی او در هر دهه دگرگونیهای قطبی و استوایی میبایند و خودش نمیداند؟ آیا از همینرو در جوش هفده هژده سالگی نمیدانست مرد ناشناس پاکستانی که چهره

اش را با بوسه می‌کشد، هوای شهوانی داشت، نه دلسوزی؟ اگر راستی چنین بوده باشد_ که هست، زیرا در برگ هژدهم "آنسوی وحشت" می‌خوانیم: "با خود گفتم چه دلسوزی عجیبی! این طوری میبوسد! کاش هر کس مثل این دلسوز باشد!_، باید به ندانسته‌های نیلوفر حمید صمیمانه دل سوزاند و اشک ریخت.

حمید و افغانستان

چشم اندازی که نامبرده از آن به کشورش نگاه میکند، اگر ستمگرانه نباشد، در بدبینانه بودنش چون و چرایی نیست. بسیاری از مردم افغانستان در مردمک دیدگان نویسنده "آنسوی وحشت" کینه توز، نادان، ارزش ستیز، تبهکار، خشمگین، یورشگر، مهرشناس، سنگدل و بیمایه اند.

یکی از برجسته‌های سزاوار پیغاره به این سرزمین "مدرن نبودن" آن است. حمید نیلوفر مینویسد: "متأسفانه از دید جامعه افغانستان عمل جنسی بین دو فرد همجنس یک عمل ناپسند و غیر انسانی دانسته میشود و در صورت دستگیری هر دو طرف را به مرگ محکوم میکنند."

اگر "متأسفانه" بودن سخن بالا، ریشه در نشناختن مرزهای "آزادی آدمهای آزاد" داشته باشد، آیا در چندین گوشه دیگر جهان و نیز در برخی از کشورهای مدرن، "عمل جنسی" نه تنها بین دو فرد همجنس، بلکه میان دو ناهمجنس، مانند خواهر و برادر، پسر و مادر، پدر و دختر، پدربزرگ و نواسه و ... ناپسند و غیر انسانی دانسته نمیشود؟ اگر فردا کسی اینها را نیز نمودی از سختگیریهای فرتوت فزون وسطایی مردم افغانستان بنامد، آنگاه چه باید کرد؟ گوینده اش را به نام "قهرمان تابوشکن" بستاییم یا نستاییم؟

گاه حمید نیلوفر نادانی باشندگان زادگاهش را اینگونه به قهقرا میرساند: "سال دهم مدرسه ام بود، دختری از مردم دهکده مان که در این زمان بیست و پنج/ بیست و شش سال دارد در حالیکه نه ازداج کرده است و نه نامزد شده است حامله میشود. حاملگی اش به نه ماه میرسد، اما هنوز خانواده شان از حاملگی اش چیزی نمیدانند." نویسنده می‌افزاید: "مدتی است که زن همسایه به حاملگی اش شک کرده است. بالاخره یک روزی زن همسایه به مادر دختر میگویی: دخترت حامله شده است، حواست باشد که یک فکری به حالش بکنی که باعث رسوایی و آبروریزی تان نشود. اگر به زودی فکری به حالش نکنی در همین روزها کاری دست تان خواهد داد." ... و در فرجام: "قابله که می‌آید دختر را میبیند، میگویی: دختر حامله است، ماه و روز ولادتش رسیده است و ممکن است که در همین یکی دو روز بچه اش به دنیا بیاید."

آیا باور کردن اینکه مادری حمل نه ماهه دخترش را تا هفته و روز ولادت درنیافته باشد، دشوار نیست؟ در سرزمینی که ناآگاهی تا اینجا بیداد کند، ایزکها/ همجنسگراها هرگز نباید نگران شناخته شدن خویش باشند.

نیلوفر و زنان

نویسنده "آنسوی وحشت" تا میتواند از جهنم سوزان زیر پای زنهای افغانستان و پامال شدن حقوق شان میگوید. اینگونه پایداری همدردانه و اینچنین دلسوزانه در کنار "زن" ایستادن را باید ارج نهاد. بر بنیاد برگهای نهم تا شانزدهم کتاب، چه کسی بهتر از حمید نیلوفر میتواند نماینده و پاسدار راستین شخصیت و حقوق "زن" باشد؟ زیرا نه تنها دل این "نزدیکترین آدم به زن" برای هستی "زن" میسوزد، بل_ به گفته خودش_ دل "زنانه" در سینه اش میتپد.

وانگهی همین حمید نیلوفر در برگ 221 کتابش بار بار از ابزاری/بازاری ساختن اندام زنانه همسرگذشتها و همسرنوشتهايش با چنین زبانی یاد میکند: "گفتم: مثلاً آن زنی که در اینجا وکیل بود آیا بخاطر من کار میکرد یا خیر؟/ بلی بخاطر تو کار میکرد./ آیا بخاطر من حقوق میگرفت یا خیر؟/ بلی بخاطر تو حقوق می گرفت./ پس ک...ش بخاطر چی است؟/.../ مراد ترسید که من باز هم رسوایی راه نیاندازم دوباره برگشت و گفت: چرا این حرف را زدی؟/ گفتم: اگر به کسی شک دارید که دروغ می گوید با ک... وکیلان زن آزمایش کنید و ببینید که راست میگویند یا دروغ./.../ به هر کسی که شک دارید میتوانید که با ک... وکیلان زن آزمایش کنید."

آنچه در بالا با سه نقطه نشان داده شده، حمید نیلوفر در "آنسوی وحشت" پوره و بدون سانسور نوشته است. بد نیست، هر زن و مرد و ایزک و کودک بداند که در پیشرفته ترین و مدرنترین کشورها نیز کسی چنین نمیگوید. دانستن این سخن، پیش از آنکه نیازی به اخلاق و تهذیب و جنسیت داشته باشد، به آدم بودن دارد.

البته گفته های تندتر از اینها در "آنسوی وحشت" فراوان یافت میشوند. پاسخ نیلوفر در برابر همچو انگشت گذاریها خیلی ساده است: توهین شده ام، توهین میدارم. دشنام شنیده ام، دشنام میدهم. گستاخی دیده ام، گستاخی میکنم؛ مانند این دو مشت نمونه بسیار:

1) میگویند که من از غریزه [غریزه؟] جنسیم باید صرف نظر کنم و برگردم دیگر اتفاقی برایم نخواهد افتاد، پس اولاً که میخورید که میخواهید جنسیتم را بدانید، ثانیاً با همسران تان که خوردید که از من پرسیدید مجرد هستی یا متاهل، مجرد یا متاهل یعنی چی؟ و ثالثاً با پدر و مادران تان که خوردید که آنها از غریزه جنسی خودشان صرف نظر نکردند و شما کره خرها را به دنیا آوردند.

2) من از نظر جنسی با مردان تحریک می شوم و اگر بخواهم، میتوانم که با مردان خودم هم فاعل قرار بگیرم، اما فاعل بودن برایم لذتبخش نیست. من با مردان فقط دوست دارم که خودم مفعول باشم، اما نسبت به زنان هیچ انگیزه ای ندارم. وقتی که خواستم خودم را با زن آزمایش کنم، میخواستم که این کار را به خودم تحمیل کنم، نه اینکه از روی انگیزه بخواهم با زن عمل جنسی را انجام بدهم.

آزادی؟

مرزی هست (ولو آشفته تر از دیورند) میان آزادی بیان و آزادی هیجان. بد نیست همینجا یاددهانی شود که شکستن هر تابو هم نمیتواند نشانه شهامت باشد. از میان هزارها نمونه، مثلاً "برهنه" از خانه بیرون شدن تابو است. ولی در کانادا/ آمریکا و اروپا اگر زن یا مردی در شهر یا فروشگاه یا فرودگاه برهنه گردش کند، پولیس بیدرنگ بازداشتش خواهد کرد. در برنامه های رسمی رادیوها، تلویزیونها، روزنامه ها و سایر رسانه های چاپی باخترزمین کاربرد عکسها، صحنه ها، واژه ها و حتا شوخیهای خلاف عفت و اخلاق عمومی جامعه را اجازه نمیدهند. به همین دلیل، هنگام بازتاب ناگزیر همچو حالات یا مستقیماً از سانسور صریح کار میگیرند، یا به نحوی آنها را با گذاشتن زنگ آوایی، غبار تصویری یا شگردهای دیگر از دریافت می اندازند تا به حریم خانواده ها آسیب عاطفی نرسد. (نشرات و رسانه های خصوصی و پولساز سخن دیگر است. شماری از آنها مانند دستگاههای پورنوگرافی کودکان در لیست "سزوار کیفر" پولیس درج اند.)

آیا آنانی که میگویند همچو سختگیریها ابلهانه است، اجازه خواهند داد نوجوانان خانواده شان فلمهای هرزه را تماشا کنند؟ حتماً اگر پاسخ "آری" باشد، قانون نوشته جامعه، به ویژه آنچه در این گوشه زیر آسمان community decency نامیده میشود، اجازه نمیدهد؛ زیرا نه تنها در پشت هر فلم هرز/پورن، بلکه در روپوش بسیاری از فلمهای نه چندان آنچنانی هالیوود نیز درشت و روشن نوشته اند:

Viewer's discretion is advised یا PG (=Parental Guidance)

اگر شرح جزئیات زندگی خصوصی، "شهامت/تابوشکنی" باشد، تقریباً هر زن و مرد جهان میتواند هزار برابر حمید نیلوفر رویدادهای درون بستر و رابطه های جنسی خود و همسر یا همدمش را بنویسد. (و نه تنها آدمها، بلکه جانوران از بزرگترین وحشیه تا کوچکترین خزندگان، همه دارای همان احساس و غریزه تولید نسل هستند. آیا اینها نیز سوژه های دندانگیری برای تابوشکنیهای مدرن نخواهند شد؟)

سخنی با حمید نیلوفر

آزادی بیان و هجان به تو حق میدهد هر چه میخواهی بنویسی، ولی هدف چیست؟ اگر هدف از میان برداشتن "عنصر اهانت" و محو "اصل تحقیر" باشد، روشنگری به کار است، نه عمل بالمثل! توهین شده بودی؛ اینک اکنون اینجا در میان کتابت توهین میکنی. پیامد روشنتر از روز است: توهین ضرب دو با دشنام دوچندان دوطرفه. شاید میخواهی با این کارت مردم را بترسانی تا دیگر نتوانند ترا خوار شمارند، ولی من میخواهم آنها نه به خاطر ترس [از شنیدن دشنامهای متقابل]، بلکه در پرتو آگاهیهای تازه، دیگر در برابر تو برخورد ناشایست نکنند.

چندین سده پیش، برده هایی که از شکیبیدن شکنجه و ستم به ستوه می آمدند، قهرمانانه در برابر برده دارها می ایستادند. همینکه قیام شان پیروز میشد، نه تنها برده دارهای پیشین بلکه آدمهای ناتوانتر از خود را کشان کشان می آوردند و میگفتند: تا دیروز ما برده بودیم، حالا شما برده هستید! نتیجه؟ برده های دیروزی آزاد میشدند، ولی دستگاه برده داری همچنان دوام مییافت. به سخن دیگر، برده ها انتقام خود را میگرفتند ولی رژیم برده داری پا بر جا میماند.

سخنی با خود...

با خوبستن ناراست خواهم بود اگر بگویم پس از خواندن "آنسوی وحشت" دگرگون شدم. این کتاب ارزش بیشتر مییافت، اگر اندکی آبرومندانه تر به نوشت آید. دیگران را نمیدانم، آنچه به چشم ناروشن من میخورد، بیشتر بیزار سازنده است تا بیدار سازنده.

با همه خوبیها، زشتیها و راستگوییهای حمید نیلوفر، خواندن برگهایی از "آنسوی وحشت"، به ویژه رخدادهای کوچک/پسکوچه های ترکیه دل را برهم میزند. آرزو مندم کتاب آینده اش آموزنده باشد و اندیشه را برهم زند.

□□

ربجاینا/کانادا

سوم فبروری 2010